

اصول حاکم در اقتصاد اسلامی

مالکیت شخصی و خصوصی

آیه الله موسوی اردبیلی

اساس مالکیت شخصی و خصوصی (فردی - گروهی)

- غالباً اساس مالکیت شخصی و خصوصی، کار است.

توضیح مطلب: منبع اصلی ثروت طبیعت است؛ هر چند عوامل تولید کننده آن گاهی یک چیز و گاهی چند چیز می باشد.

اگر منابع طبیعی مانند زمین، دریا، معدن، هوا، جنگل، نفت، گاز، نور، حرارت و منابع دیگر انرژی و غیر انرژی کنار گذاشته شوند، چیزی به نام ثروت باقی نمی ماند؛ کار به تنهایی و یا کار توأم با سرمایه و ابزار نمی توانند تولید ثروت کنند، با صرف نظر از اینکه سرمایه و ابزار جزء طبیعت هستند.

طبیعت گاهی محصول خود را به شکل محصول کامل در اختیار انسان قرار می دهد؛ مانند مرغان هوا، ماهیان دریا، درختان و میوه های جنگل، گیاهان و گلپای صحرا، در این صورت لازم نیست انسان روی آنها، کار تولیدی انجام دهد و فقط برای رفع نیاز از آنها استفاده می کند. گاهی محصول طبیعت به شکل مواد خام است که اگر کسی بخواهد در راه رفع نیاز از آنها استفاده نماید، باید روی آنها کار تولیدی انجام دهد تا به صورت قابل استفاده در آیند؛ مانند زمین؛ پس اگر کسی بخواهد زمین را زیر کشت ببرد غالباً باید در ابتدا کارهایی از قبیل تسطیح، شخم زدن، تأمین آب، مبارزه با آفات

و غیره انجام دهد تا بتواند به کاشت و داشت و برداشت برسد. و همچنین درخت یا بذر و یا قلمه ای که انسان آن را در زمین می‌کارد و پس از مدتی درخت می‌شود این درخت، محصولی است از قوای طبیعت و کوشش انسان و همچنین است معدن و استخراج آن، دام و دامداری، مرغ و مرغداری و امثال آنها.

گاهی به دست آوردن محصول علاوه بر طبیعت و کار به سرمایه نیز نیاز دارد؛ مانند کشاورزی صنعتی و غیر صنعتی و منسوجات از قبیل کفش، لباس و داروهای شیمیایی و قند و شکر و نان و... البته خود سرمایه نیز در اصل با کار به دست می‌آید؛ پس غالباً مالکیت به کار برمی‌گردد و این حق طبیعی هر انسان است که از طرق مناسب و صحیح مواهب و منابع طبیعی را در نتیجه کار به صورت قابل استفاده در آورد. و چون هر کس قبل از هر چیز به خویشتن تعلق دارد و انرژی بدن او نیز به خودش متعلق است پس کار هر کس هم که تجسم و تبلور تراکم نیرو و انرژی اوست به شخص او تعلق پیدا می‌کند و اگر کار او محصول داشته باشد، آن محصول هم به صاحب کار تعلق خواهد داشت؛ زیرا محصول، صورت تبدیل شده نیرو و انرژی بلکه حیات اوست.

آیا طبیعت و مواهب و منابع آن بدون آنکه هیچگونه کاری روی آنها انجام گیرد تحت مالکیت کسی یا کسانی در می‌آید؟

در مالکیت عمومی جواب مثبت است؛ مانند مالکیت آبهای ساحلی هر کشور که متعلق به آن کشور است و همچنین هر چیزی که در داخل مرزهای یک کشور باشد؛ مانند دشتها، کوهها، جنگلها، معدنها، رودخانه‌ها و حتی هوا و جو که تعلق به آن کشور دارد گرچه هیچ کاری روی آنها انجام نشده باشد؛ لذا نزدیک شدن و دست یازیدن بیگانه به آنها، تجاوز به آن ملت و کشور محسوب می‌گردد؛ ولی خود آن کشور می‌تواند هر گونه تصرفی در آن نماید؛ چنانچه مراتع مرزی ایران را سالهای متمادی حکومت‌های وقت، به شیخ نشینهای خلیج فارس اجاره می‌دادند.

اما در مالکیت شخصی و خصوصی تا کاری روی طبیعت و منابع آن انجام نگیرد مالکیت شخصی تحقق نمی‌یابد؛ لذا ماهیان دریا، مرغان هوا، میوه‌های جنگل، معدنها و دشتها پیش از صید و شکار و چیدن و استخراج و احیا به هیچ شخصی تعلق ندارد و اگر کسی بخواهد مالک این اشیا گردد باید حتماً کارهای گفته شده را مطابق مقررات و قوانین کشور انجام دهد؛ البته لازم نیست در هر جا کار، کار تولیدی باشد؛ صید و شکار و چیدن میوه و حیوانات مباحات اولیه و غیره به یک معنی مولد نیستند؛ زیرا هیچکس تغییر و دگرگونی در آن اشیا صید شده و چیده شده ایجاد نمی‌کند. ولی اگر به طور مشروع و مطابق مقررات و قوانین تغییراتی در آن اشیا انجام گیرند موجب مالکیت می‌شوند. حال این نتیجه به دست می‌آید که دولتها و حکومتها می‌توانند برای صید ماهی، شکار حیوانات شکاری، تراشیدن درختان جنگل، استخراج معادن، احداث چاه و قنوات، استفاده از

متابع زیر زمینی، احیا و حیازت زمین مقررات و قوانینی وضع کرده و مانع استفاده خارج از محدوده مجاز شوند؛ زیرا پیش از انجام این کارها همه این اشیا در مالکیت حکومتهاست.

حدود مالکیت

آیا مالکیتی که بر اساس کار تحقق پیدا می کند محدود است یا مطلق؟ پیش از پرداختن به پاسخ این پرسش لازم است چند مطلب روشن شود:

۱- نقش طبیعت: انسان در کارهای تولیدی خود نیاز به طبیعت و مواد و نیروهای آن دارد تا با کمک آنها محصول کار خود را به دست آورد. کسی که یک دانه گندم می کارد و از آن هفتاد دانه گندم به دست می آورد این هفتاد دانه گندم فقط محصول کار - بصورت منفرد - نیست، زیرا در تولید آنها علاوه بر کار، عوامل دیگری هم نقش مؤثر داشته است از قبیل بذر، خاک، آب، هوا، حرارت، شرایط مساعد جو و محیط و جامعه (که آگاهی تجربی، امنیت اجتماعی و خدمات دیگر را در اختیار او گذاشته است) در به دست آمدن محصول سهیم بوده اند. منظور از این سخن، کم رنگ کردن نقش حساس انسان در ایجاد کار و به دست آوردن محصول نیست تا توهم شود نقش اساسی در تولید با طبیعت و جامعه است و آنها هم متعلق به همه افراد جامعه هستند؛ پس محصول کار افراد، مال جامعه است. بعضیها که خواسته اند همه نقش را به جامعه دهند و نقش فرد را کم رنگ و بی اثر جلوه دهند کار درستی نکرده اند؛ زیرا کسی را شریک کار دیگری کردن خلاف عدالت است و استثمار محسوب می شود. اگر کسی اصلاً کار نکند شرکت دادن او در کار کسی که زحمت کار زیاد را به خود هموار کرده است ظلم است و اگر افراد را مجبور کنیم که همه باید به اندازه هم کار بکنند این کار نه صحیح است و نه عملی؛ چون اولاً این امر سلب آزادی کار از اشخاص است و آن ظلم است، ثانیاً استعدادها، نیروها و آمادگیهای اشخاص با هم متفاوت است. همانطور که غارت محصول کار انسان، استثمار و ظلم است، مانع کار شدن یا شریک محصول کار کسی شدن هم ظلم است؛ پس همانگونه که حبس و توقیف و به انحصار در آوردن امکانات و مواد اولیه از طرف اشخاص معدود که لازمه سرمایه داری و زمین داری بزرگ است، درست نیست جلوگیری از نیروی کار و ابتکار هم که لازمه اشتراکیت است، صحیح نمی باشد.

ما اشتراکیت و مالکیت عمومی را، در منابع طبیعت قایلیم نه در محصول کار افراد. منظور اصلی از اینکه طبیعت و جامعه را جزء عوامل شماردیم و نقش آنها را یادآور شدیم این است که از مطلق گرایی جلوگیری شود و انسان بداند در انجام کار، بکه تاز میدان نیست بلکه باید به عوامل دیگر نیز نظر داشته باشد؛ بنابراین اگر مقررات مذهبی یا حکومتی از او سهم معینی را مطالبه کند، نگوید این محصول کار من است و به من تعلق دارد و گرفتن سهمیه حکومتی از من ظلم و استثمار است.

۲- شرایط کار: کار وقتی اساس مالکیت است که مفید و مشروع باشد. منظور از مفید و مشروع بودن کار این است که در جهت ادامه حیات نوع بشر و در راستای رفع نیازهای او باشد و از طرف عقل و مذهب و حکومت ممنوعیتی درباره آن وجود نداشته باشد؛ پس حیلۀ گری و احتکار و گرانفروشی و تزویر و غش و غصب نمی‌توانند اساس مالکیت به حساب آیند؛ چنانکه حرمت مجسمه سازی و ساختن وسایل لهُو و لعب و مشروبات الکلی و دیگر مکاسب محرمه با این بیان از بعد اقتصادی قابل توجیه است؛ زیرا اینگونه کارها نه تنها ادامه حیات و بهبودی زندگی نوع بشر را فراهم نمی‌سازند بلکه او را به غفلت و ارضای هوسهای نامشروع نیز می‌کشانند؛ لذا می‌بینیم اسلام - حتی در زمانی که به هیچ وجه مسئله کمبود بصورت فعلی مطرح نبوده - با نصب لجام کنترل بر امیال و هوسهای بشر و تحریم اینگونه کارها، در جهت تنظیم صحیح زندگی بشر در طی قرون و اعصار برنامه ریزی کرده است.

۳- عدم مزاحمت با دیگران: نباید تصور شود که کار کردن و تملک محصول آن هیچگونه مانع و رادعی ندارد و هر کسی هر اندازه بتواند و بخواهد می‌تواند میدان کار خود را وسیعتر و وسیعتر بگیرد و همه امکانات و مواهب و منابع طبیعت را به خود اختصاص دهد و با تحت سلطه در آوردن بی حساب منابع ثروت و انحصار طلبی بی حد و حصر و استفاده از امکانات علمی و مزایای قانونی و حقوقی همه چیز را در اختیار خویش قرار دهد و موجب سلب امکانات دیگران حتی نسلهای آینده شود؛ زیرا همه حق زندگی، حق کار و حق استفاده از طبیعت را دارند اگر حق مالکیت، حق است اینها نیز حق هستند. این صحیح نیست که نظام مالی جامعه طوری تنظیم شود که همه چیز در اختیار یک بخش از مردم قرار بگیرد و دیگران چاره‌ای جز نوکری و مزدوری یا کوچ کردن و در به در شدن و یا صدقه خوری و تکدی نداشته باشند؛ بنابراین کاری که موجب مالکیت می‌شود کاری است که از نظر حقوق اجتماعی و نظام حکومتی ممنوع شناخته نشده و به طور مختصر کار مشروع باشد نه مطلق کار.

اکنون که این مطلب روشن شد می‌توانیم به پرسش بالا (مالکیتی که بر اساس کار تحقق پیدا می‌کند محدود است یا مطلق) پاسخ بدهیم.

موضوع مالکیت مورد بحث گاهی طبیعت و مواهب و منابع آن است؛ مانند زمین و مشتقات آن و گاهی محصولات صنعتی است؛ پس سخن در دو بخش گفته میشود:

۱- مالکیت بر منابع طبیعی.

۲- مالکیت صنعتی و ابزار تولید.

بخش اول: مالکیت منابع طبیعت

کشوری را در نظر می‌گیریم با حدود و مرزهای مشخص با امکانات و استعدادهای

محدود طبیعی از زمین، معدن، جنگل، آب، مناطق حاصلخیز، دشتهای آماده، کویرها و مناطق کوهستانی و بالاخره منابعی که فعلا در مرحله بهره برداری هستند و مناطقی که بالقوه (قریب به فعلیت) قابل بهره برداری هستند و مناطقی که بهره برداری از آنها محتاج سرمایه گذاری سنگین است، باز هم ممکن است به بهره وری کامل نرسد.

این سرزمین با این خصوصیات دارای جمعیتی است با آمار معین و نیروی مشخص فعال و بالغ انسانی بدون صنعت و تکنولوژی قابل توجه.

در این فرض ثروت - حتی در حد زندگی کردن - به زمین و مشتقات آن وابسته خواهد بود و به حق باید گفت زمین مادر ثروت و کار پدر اوست.

اگر امکانات و مواهب طبیعی نسبت به جمعیت به اندازه کافی یا بیش از آن باشد به طوری که هر کس هر قدر تصرف کند و به حیظه سلطه خود در آورد باز برای دیگران در حد امکان کاری آنها یا بیش از آن باقی بماند در این صورت هر کسی هر قدر بخواهد می تواند بدون هیچگونه مانع عقلی و شرعی عمران کرده و تولید ثروت نماید؛ حتی نه فقط برای مصرف زندگی و رفع نیاز بلکه به منظور انباشت ثروت هم می تواند این کار را انجام دهد.

اما اگر امکانات طبیعی نسبت به آمار جمعیت زیاد نباشد به طوری که انحصارات و مالکیتهای بزرگ کشاورزی امکان مانور کار را از دیگران بگیرد و آنها نتوانند دارای کار مستقل و آبرومندی شده و در نتیجه مجبور شوند در زیر سلطه مالکان بزرگ و فئودالها به رعیتی و مزد بگیری مشغول گردند آن هم با شرایط سختی که به دلیل موقعیت خاص اقتصادی، مالکان بزرگ می توانند بر ضعفا تحمیل کنند (کار هرچه بیشتر و با کیفیت بالا و مزد هرچه کمتر) در این صورت امکانات طبیعی باید به نحوی سهمیه بندی گردد که جلو مالکیتهای بزرگ و انحصارات گرفته شود تا به تناسب جمعیت و امکانات طبیعی برای همه امکان کار فراهم شود و هر کس بتواند از راه کار دارای زندگی آبرومندی گردد.

حتی اگر فرض شود کشوری در گذشته به دلیل جمعیت کمتر و فراوانی امکانات طبیعی مورد تضاد و تشاح نبوده و به همین دلیل همه تشویق می شدند تا دنبال کار بروند و در نتیجه مالکیتهای بزرگ از مناطق زراعتی و مراتع و جنگلها و معادن به وجود می آمد ولی اگر بعداً به دلیل افزایش جمعیت و وارد شدن نیروهای انسانی جدید به بازار کار آن تناسب اولیه بهم خورده و وضعیت دوم پیش بیاید طبعاً باید با تجدید نظر در موقعیت فعلی امکانات طبیعی در اختیار همگان قرار گیرد و نباید آن مالکیتهای بزرگ و انحصارات در حالت اولیه خود باقی بماند و الا نابسامانی اقتصادی پیش می آید؛ البته در این نقل و انتقالات و سهمیه بندی، نتیجه کارهایی که مالکین سابق انجام داده اند باید به آنها برگردد تا ثمره کار آنها از بین نرود.

این مطلب را از روی دلیلهای متعدد می توان مدلل و ثابت نمود:

دلیل اول:

حق حیات و زندگی از حقوق طبیعی و مسلم هر انسان است. حال با توجه به نیازهای طبیعی و وابستگی وجودی انسان در حفظ حیات و ادامه زندگی، استفاده از طبیعت و منابع و مواهب آن حق مسلم هر انسان به شمار می آید و همه انسانها در این حقوق با هم مساوی و برابرند و کسی را بر دیگران ترجیح نیست؛ بنابراین وقتی که جمعیتی در سرزمینی زندگی می کند همه افراد آن جمعیت در استفاده از طبیعت دارای حقوق مساوی می شوند و هیچکس نمی تواند با استفاده از قدرت و موقعیت خاص خود همه مواهب و منابع را به انحصار خود در آورده و دیگران را از حقوقشان محروم سازد.

دلیل دوم:

بر اساس بینش توحیدی و منطق مذهبی مجموعه جهان با همه ویژگیهایش از روی علم و اراده در جهت هدف معین آفریده شده است؛ حتی شاخه درخت و برگ گیاه و قطره آب از این کلیت مستثنا نیستند و چون انسان را با نیازهای گوناگونش در کنار طبیعت و پدیده ها و محصولات آن قرار می دهیم به روشنی در می یابیم که همه این اشیا به منظور رفع نیاز و بقای نسل و حفظ حیات انسان آفریده شده اند و از طرفی همگونی نسبت طبیعت به انسانها مدلل می سازد که تعلق آن به همه انسانها یکسان است و احدی را بر دیگری ترجیح نیست و هیچکس حق ندارد دیگری را به دلیل اینکه دیرتر به دنیا آمده است یا در بهره گیری از طبیعت از او ناتوان تر است محروم سازد؛ زیرا این امر با هدف جهان آفرینش تضاد آشکاری دارد.

چه کسی می پسندد یا می پذیرد که به او گفته شود تو هیچ حقی در مواهب طبیعی نداری، زیرا تو دیر به دنیا آمده ای و پیش از تو پیشینیان همه چیز را تقسیم کرده و به انحصار خود در آورده اند یا چون برخی افراد امکان استفاده بیشتر داشته اند؛ هر چند به این همه میدان عمل نیاز نداشته اند و فقط به منظور انباشت ثروت و جمع آوری مال و مکنّت دست به انحصار طلبی زده اند.

اما اگر کسی فقط به مقدار رفع نیاز خود (نه زیاده تر از این مواهب)، استفاده نماید گرچه این مقدار به همه نرسد و کفاف ندهد مشروع و جایز است؛ زیرا این عدم کفایت از کمبود طبیعت است نه از تجاوز و اجحاف. و این فرض فرق می کند با حالتی که یک اقلیت همه چیز را به سلطه و انحصار خود در آورده و دیگران را از حقوق مسلم خود بر خلاف منطق و وجدان محروم سازد.

اگر کسی گفتار بالا را نپذیرد، یا باید بگوید طبیعت و منابع و محصولات آن نه ملک کسی هستند و نه مورد تعلق حق کسی و نه چنین هدفی در آفرینش در میان بوده است؛

لذا اگر فرد یا افرادی بیایند آنها را به مختص خویش سازند و تملک کنند طبعاً ملک یا مورد تعلق حق آنها خواهند شد و یا باید بگویند در اصل همه با هم حق تصرف و استفاده دارند ولی اگر کسی پیش دستی کرده و آنها را به خود اختصاص دهد حقوق دیگران از بین می‌رود؛ مانند شیوه ثبت در دوره رضا خان که کلیه مناطق حساس و اساسی ایران ملک اشخاص معدودی شده بود؛ زیرا آنان پیش از آنکه مردم از اوضاع باخیر شوند همه املاک را به نام خود ثبت کرده بودند.

هر دو سخن فوق مخالف حکم عقل و منطق فطرت است.

در مطالعه قرآن مجید به آیات زیادی بر می‌خوریم که به روشنی مطلب اول را تأیید می‌کنند و ما تعدادی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱. الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون (بقره / ۲۲)

ترجمه: او خدایی است که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و باران را از آسمان نازل کرد و به سبب آن میوه‌های گوناگون آفرید و آنها را روزی شما گردانید، پس برای خدا مثل و مانند نگیرید در حالیکه شما دانائید.

۲. هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء ... (بقره / ۲۹)
ترجمه: اوست خدایی که همه پدیده‌های زمین را برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت.

۳. ولقد مکنناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون (اعراف / ۱۰)
ترجمه: و همانا شما را در زمین تمکین و اقتدار بخشیدیم و در آن برای شما معاش و روزی مقرر کردیم لیکن شما شکر نعمتهای خدا را کمتر به جا می‌آورید.

۴. الله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بأمره وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس والقمر دابین وسخر لکم الیل والنهار واتیکم من کل ما سالتموه وان تعدوا نعمت الله لاتحصوها ان الانسان لظلوم کفار (ابراهیم / ۳۴-۳۲)

ترجمه: خداست آنکه آسمانها و زمین را آفرید و باران را از آسمان نازل کرد پس میوه‌های گوناگون را برای روزی شما فراهم ساخت و کشتیها و رودها را در اختیار شما قرار داد تا به امر خداوند به سفر دریا روید. خورشید و ماه را مستمراً و همچنین شب و روز را برای شما مسخر گردانید و انواع نعمتهاییکه از او درخواست کردید به شما عطا فرمود (به طوری که) اگر نعمتهای خدا را بشمرید نخواهید توانست. همانا انسان سخت ستمگر و ناسپاس است.

۵. والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبثنا فیها من کل شیء موزون وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم

وارسلنا الرياح لواقح فأنزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم له بخازنين انا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون (حجر / ۲۳-۱۹)

ترجمه: و زمین را بگسترديم و در آن کوههای عظیم بر نهادیم و از هر چیز بگونه‌ای حساب شده در آن برویانیدیم و در این زمین لوازم معاش و زندگانی شما را مهیا ساختیم و هم بر آنچه از سایر حیوانات از طیور و ادواب و سیاع که شما به آنها روزی نمی دهید قوت و غذا فراهم ساختیم و هیچ چیز در جهان نیست مگر آنکه منبع و خزینه آن پیش ماست و ما آن را به مقدار معین می دهیم و ما بادهای تلقیح کننده را فرستادیم و هم باران را از آسمان فرود آوردیم تا شما را سیراب سازیم و شما نمی توانید آن را حبس کنید ما زنده می کنیم و می میرانیم و ما وارث همگان هستیم.

۶. والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تأکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل و انقالکم الی بلد لم تکنوا بالغبیه الا بشق الانفس ان ربکم لرؤف رحیم و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوا و زینة و یخلق ما لا تعلمون ... هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیہ تسیمون ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون و سخر لکم الیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ ... (نحل / ۱۲-۵)

ترجمه: چهار پایان را آفرید در آنها برای شما پوششی است که از سرما نگره می دارد و بهره‌هایی دارید و از آنها می خورید و برای شما در آنها تجمل و آرایشی است هنگامی که از چراگاه برمی گردانید و به چراگاه می برید و بارهای شما را می کشند بسوی شهری که جز بسختی نمی توانستید به آن برسید و همانا پروردگار شما رؤف و مهربان است و استرها و خرها را بیافرید تا سوار شوید آنها را و زندگی را آرایش دهید و نیز چیزهایی را که نمی دانید می آفریند، اوست آنکه از آسمان آب را نازل کرد و شما از آن برای خوردن خودتان و آبیاری درختان استفاده می کنید، برای شما زراعت و درخت زیتون و خرما و انگور و از همه میوه‌ها به وجود آورد، و در این آفرینش نشانه از حق است برای اهل فکر و دانش و شب و روز و آفتاب و ماه را برای شما رام نمود و ستارگان تسخیر شدگان هستند به فرمان او.

۷. و ما ذرأکم فی الارض مختلفا الوانه ان فی ذلک لایة لقوم یدکرون و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحما طریبا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلک مواخر فیہ و لتبتغوا من فضلہ و لعلکم تشکرون و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم و انهارا و سبلا لعلکم تهتدون (نحل / ۱۵-۱۳)

و آنچه رویانید برای شما در زمین رنگهای گوناگون همانا در این خلقت برای اهل فکر و بینش آیت و نشانه است و اوست آنکه دریا را تسخیر نمود تا از آن گوشت تازه بخورید و زینت آلات بیرون آورید و می بینی کشتی را در حال حرکت در دریا تا از فضل

خداوند بطلبید و شکر خدا را به جا آورید. و کوهها را در زمین قرار داد تا از سرگردانی برهید و نهرها جاری ساخت و راهها قرار داد تا راهنمایی شوید؛

۸. والله جعل لکم من بیوتکم سکنا و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم و یوم اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین (نحل / ۸۰)
خدا برای سکونت شما منزلها قرار داد و برای شما از پوست چهار پایان منزلی قرار داد تا هنگام کوچ کردن و اتراق نمودن سبک وزن باشد و از پشم و کرک و موی آنها اثاث و کالا قرار داد تا مدت‌ها مورد استفاده شما باشند.

۹. والله جعل لکم مما خلق ظللا و جعل لکم من الجبال اکنانا و جعل لکم سراویل تقیکم الحر و سراویل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون. (نحل / ۸۱)
خداوند برای آسایش شما از آفریده‌ها سایبان و سقف قرار داد و از شکاف کوهها برای شما مأوی داد تا شما را از گرما حفظ کند و نیز برای شما پوششهایی قرار داد که شما را در جنگ حفظ کند، خداوند نعمت خود را چنین نازل می‌کند، شاید شما تسلیم امر او باشید.

۱۰. والارض وضعها للأنام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام والحب ذوالعصف والریحان (الرحمن ۱۲-۱۰)

زمین را برای مردم گسترد در آن است میوه‌ها و نخلهای خرما که دارای غلاف هستند و حبوبات که دارنده برگها و عطرها هستند.

از مجموع این آیات شریفه که نظایرش در قرآن زیاد است استفاده می‌شود که طبیعت با همه مواهب و محصولاتش خواه به شکل محصول کامل یا مواد خام برای انسان آفریده شده تا نیازهای او رفع شود و بقا و حیاتش تأمین گردد، فرق نمی‌کند انسان مالک طبیعت باشد به نحو مالکیت عمومی یا حق استفاده و بهره برداری داشته باشد، در هر صورت عموم مردم در منابع و مواهب طبیعی چنین حقی را دارند؛ پس هر کس به مقدار نیازش می‌تواند از این طبیعت برخوردار باشد و این حق طبیعی اوست و اگر بخواهد بیش از مقدار نیاز استفاده کند باید به گونه‌ای باشد که مزاحم دیگران نباشد و الا در موارد تضاد و تشاح هیچکس حق ندارد بیش از اندازه رفع نیاز استفاده نماید.

دلیل سوم:

و از آیاتی که می‌توان بر آن استدلال نمود این آیه مبارکه است:

یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فانقول الله و اصلحوا ذات بینکم (انفال/

۱) از تو درباره انفال سؤال می‌کنند بگو انفال مال خدا و رسول است؛ بترسید از خدا و در میان خود صلح و صفا برقرار سازید.

در فهم معنای این آیه تذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. مقصود از ملکیت خداوند ملکیت ذاتی الهی نیست؛ زیرا آن مخصوص ذات مقدس احدیت است و در این آیه پس از کلمه الله، کلمه رسول ذکر شده و به جای «الله» عطف گشته است و این دلیلی است بر اینکه مقصود ملکیتی است که در مورد رسول هم صادق است.

۲. برابر آنچه از احادیث اهل بیت علیهم السلام و از کلمات فقها - رضوان الله علیهم - استفاده می شود، مقصود از انفال، ثروتهای بالفعل یا بالقوه عمومی است مانند:

۲/۱ - زمینهای موات از دشتها، بیابانها، کوهها و زمینهای ساحلی، دریاها

۲/۲ - معادن زیر زمینی

۲/۳ - جنگلها

۲/۴ - زمینهایی که بدون جنگ به دست حکومت مسلمانان بیفتد و در زمان نزول آیه مبارکه سوره انفال شماره یک، احیا نشده باشد.

۲/۵ - اموال و ثروتهای کلان پادشاهان مانند قصرها، کاخها، باغها، زینت آلات، جواهرات و ... که در جنگها به دست مسلمانان افتاده باشد

۲/۶ - هر چیزی که صاحب نداشته باشد

۳. تصرف و بهره گیری از انفال در زمان حضور نیاز به اجازه امام معصوم (ع) دارد، بدون اذن و اجازه او تصرف در آن جایز نیست.

در زمان غیبت و تشکیل حکومت ظلم و جور با اذن عمومی ائمه علیهم السلام تصرف جایز است. ولی آیا تصرف و بهره برداری در انفال در زمان غیبت و تشکیل حکومت اسلامی، نیاز به اذن خاص دارد یا همان اذن عمومی کافیهست؟ گرچه این فرض در کتب فقهی با صراحت مطرح نیست و فتوای فقها روشن نیست ولی می توان به طور قطع و اطمینان ادعا نمود که این صورت هم حکمش حکم زمان حضور است؛ به جهت اینکه اگر ثروتهای عمومی در هنگام تشکیل حکومت حق اسلامی در اختیار حکومت اسلامی نباشد اداره امور و نظام مملکت مختل شده و به سقوط و شکست منجر می شود و این چیزی نیست که بتوان در آن شک و تردید کرد.

باتوجه به این مطالب گفته می شود خداوند با بیان این مطلب می خواهد جلوه هر گونه تصرف و بهره گیری و تملک انفال را که موجب بی نظمی و هرج و مرج و نابسامانی اقتصادی می شود بگیرد و به جای آن نظامی عادلانه برقرار سازد و این درست مانند اعلانی است که از طرف دولت صادر شده و در آن چیزهایی از قبیل اراضی و جنگلها و مراتع و معادن، ملی یا دولتی اعلام می شود تا از حیف و میل و اتلاف اموال عمومی جلوگیری گردد و در تأمین مصالح عمومی با برنامه ریزی صحیح مورد استفاده قرار گیرند.

امکانات را در اختیار همگان قرار دادن و تبعیضها را برداشتن به مصلحت مردم

است و قطبی کردن جامعه و تقسیم آن به اقلیت مرفه و اکثریت فقیر و محروم و ایجاد تضاد در میان آنان، به ضرر و زیان جامعه می باشد.

اعتبار ملکیت خدا و رسول بر انفال هم به منظور تنظیم امور اقتصادی جامعه و سامان دادن به آن و جلوگیری از تخلفات و تجاوزات و نابسامانیهای اقتصادی که در اثر آزاد گذاشتن مردم در تصرفات و انحصار طلبی آنها به وجود می آید قابل قبول است و الا اعتبار ملکیت بر دشتها و کوههای بلااستفاده و معادن استخراج نشده و جنگلها و مراتع متروکه در اثر به احیا و تصرف از ملکیت خارج شود چه مفهومی می تواند داشته باشد؟! بنابراین توزیع و تقسیم انفال و اجازه استفاده از آن باید بگونه ای باشد که هدف فوق را تأمین نماید.

دلیل چهارم: روایات

الف - محمد بن سنان از حضرت ابی الحسن علیه السلام احکام آب صحرا را پرسید، حضرت فرمود: مسلمانان در آب و آتش و مرتع شریک هستند^۱ مقصود از آب، اگر معنی عمومی هم نباشد، آب باران، چشمه سارها، جویبارهای طبیعی را شامل می شود و منظور از آتش هم آتش افروخته نیست بلکه مواد سوختی است و منصرف است به مواد سوختی عصر ائمه علیهم السلام؛ مانند هیزم و خس و خاشاک بیابان که نفت و گاز و غیره را هم که نیاز به استخراج ندارد شامل می شود. مراد از کلاء مراتع و چراگاهها هستند. و اگر انصراف، مورد پذیرش نباشد، به اطلاق، همه فرآورده های نفتی را شامل می شود. معنی شرکت مردم در این سه چیز جز این نمی تواند باشد که اینها اموال عمومی هستند و همه مردم به طور یکسان در آنها شریکند (مالکند یا ذی حقد)؛ پس هیچ کس نمی تواند اینها را به خود اختصاص داده و دیگران را محروم سازد. هر کسی باید به مقدار نیاز و رفع حاجت از آنها استفاده نماید و بقیه را به دیگران واگذار کند؛ البته این سخن در جایی گفته می شود که دیگری وجود داشته و به آنها نیاز داشته باشد و اگر آب و آتش و مرتع آنقدر زیاد باشد که هر اندازه برداشت شود باز بیش از حد نیاز برای دیگران باقی بماند، جهتی برای منع کسی از استفاده بیش از حد نیاز، وجود نخواهد داشت.

ممکن است گفته شود مفاد حدیث شرکت مردم در آن، آتش و مرتع است نه در مطلق طبیعت و مواهب آن؛ در پاسخ باید گفت ذکر اینها از میان همه منابع طبیعی، بدین جهت است که مقدار آنها نسبت به جمیعت استفاده کننده در آن عصر کم بوده و ندرت وجود آنها موجب تزاحم و تهاجم بوده است نه اینکه آنها از میان همه مواهب طبیعی دارای

۱- مسائل احیاء موات ج ۱۷ باب ۵ حدیث ۱ - چاپ پنجم تهران ۱۴۰۱ ق- ص ۳۳۱ [سأله عن ماء الوادی. فقال: ان المسلمین شرکاء فی الماء والنار والکلاء.

خصوصیتی هستند که مردم فقط در آنها شریکند نه در سایر منابع طبیعی. اگر فرض شود مواد غذایی یک منطقه منحصر باشد به ماهی که از آب رودخانه آن منطقه صید می شود یا معدن نمکی در منطقه باشد و همه مردم نمک مورد نیازشان را از آن معدن تأمین کنند یا جنگلی باشد که چوب و میوه جنگل را به خود اختصاص دهند و حتی بیش از حد مصرف و نیاز خود از آنها استفاده کرده و ثروت انباشته نمایند و دیگران را علی رغم نیازشان محروم سازند از این حدیث با تنقیح ملاک قطعی فهمیده می شود که این کار جایز نیست و این همان چیزی است که ما از آیات شریفه استفاده نمودیم.

ب- از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود جایز نیست کسی دیگری را از نمک و وسیله احتراق منع کند؛^۲

ج- ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله از نطف و اربعاء نهی فرمود، سپس حضرت فرمود منظور از اربعاء آب بندهایی است که درست کنند و در پشت آنها آب را مهار سازند سپس به مقدار نیاز از آن، آب مصرف کنند و اضافی آن را نگه دارند و مردم را از آن محروم سازند. سپس فرمود آن آب را نفروشید و آن را به همسایه عاریه دهید. و نطف حق آبه ای است که مورد نیاز نباشد، پس حضرت فرمود آن را هم نفروشید و به برادر یا همسایه عاریه دهید.^۳

د- عقبه بن خالد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان اهل مدینه درباره آبیاری نخلها قضاوت فرموده و مردم را از نفع ممنوع کرد (نفع چاله ای است که در آنجا آب جمع می شود) و فرمود در میان اهل صحرا جلو آب زیادی گرفته نشود تا جلو زیادی مرتع گرفته نشود سپس فرمود لا ضرر و لا ضرار.^۴

تمسک به لا ضرر در این مورد خالی از عنایت بر ملک و حق عموم نیست.

ه- محمد بن علی بن حسین گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله حکم فرمود درباره روستاییان و اهل صحرا که از باقیمانده آب، کسی را منع نکنند و مراعات که اضافه مانده اند نفروشند»؛^۵

۲- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۷ حدیث ۲ عن علی علیه السلام انه قال: لا یحل منع الملح والنار.

۳- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۷ حدیث ۱. ص ۲۳۳ عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن النطف والأربعاء. قال: والأربعاء ان یسنى مسناة فیحمل الماء فیسقى به الأرض ثم یستغنی عنه. فقال: فلا تبعه ولکم اعره جارك. والنطف ان یكون له الشرب فیستغنی عنه. فیقول: لا تبعه اعره اخاك او جارك.

۴- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۷ حدیث ۲. ص ۳۳۳ عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بین اهل المدینه فی مشارب النخل انه لا یمنع نفع الشئ وقضی بین اهل البادية انه لا یمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء. فقال: لا ضرر ولا ضرار.

۵- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۷ حدیث ۳. ص ۳۳۳ محمد بن علی بن حسین قال: قضی رسول

و - غیاث بن ابراهیم از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) درباره سیل وادی مهر روز حکم فرمود: برای آبیاری زراعت جلو آب را بگیرد تا به شراک پا برسد برای آبیاری نخل آب تا به کعب پا برسد. سپس آب را به منطقه پایین تر روانه سازید^۶

ز - یونس از عبد صالح نقل می کند، فرمود: زمین از آن خداوند تبارک و تعالی است و به صورت وقف در اختیار بندگان خودش قرار می دهد، پس اگر کسی سه سال متوالی زمینی را معطل ساخت بدون جهت و عذر، زمین را از او می گیرند و به دیگری واگذار می کنند^۷

ح - روایتی که در ابواب سیزده و چهارده و پانزده و شانزده و سایل از کتاب احیای موات در فاصله چشمه ها و قنوات وارد شده، همه دلالت می کنند که حق استفاده از مواهب طبیعت مال همه است و کسی نباید موجب محرومیت و ضرر و زیان کسی شود.

از مجموع احادیث دانسته می شود که آب و نمک و مرتع و مواد سوختی و زمین خصوصی ندارند بلکه منظور همه مواهب طبیعت است که به طور طبیعی وجود دارند و به همه مردم تعلق دارند بنابراین کسی نباید از آنها بیش از مقدار نیاز بردارد و به انحصار خود درآورده و به شکل کالا بفروشد و ثروت انباشته کند در صورتی که نیازمندی باشند که به این مواهب طبیعی نیاز داشته باشند.

ط - از جمله روایات، حدیث ابی خالد کابلی است او نقل می کند که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: در نوشته علی علیه السلام چنین دیدیم:

همانا زمین مال خداست و آن را به هر کسی از بندگان خود بخواهد واگذار می کند و انجام امور به نفع صاحبان تقواست من و اهل بیتم همانهایی هستیم که خداوند زمین را به آنها واگذار کرده است و ما هستیم «متقین» زمین تماماً از آن ماست هر کسی از مسلمانها زمینی را آباد سازد باید بدهی آن را به امام خود از اهل بیت من بدهد، آنگاه هر چه مصرف کند مال خود اوست.

و اگر کسی زمینی را ترک گوید تا به صورت خرابه در آید و کس دیگر از مسلمانها بیاید و آن را آباد سازد دومی سزاوارتر است به آن زمین؛ لکن دومی

۶- الله تبارک و تعالی فی اهل البوادی ان لا یمنعوا فضل ماع ولا یبیعوا فضل کلاء.

۷- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۸ حدیث ۱. ص ۳۳۴ عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: قضی رسول الله صلی الله علیه و آله فی سیل وادی فهور للزرع الی الشراک وللنخل الی الکعب ثم یرسل الماء الی اسفل من ذلک.

۸- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۱۷ حدیث ۱. ص ۳۴۵ عن العبد الصالح علیه السلام قال: ان الارض لله تعالی جعلها وقفاً علی عباده فمن عطل ارضاً ثلاث سنین متوالیه لغیر ما علة اخذت من یده ورفعت الی غیره ومن ترک مطالبه حق له عشر سنین فلا حق له.

نیز باید بدهی زمین را به امام از اهل بیت من بپردازد تا قائم ما از اهل بیتم با شمشیر قیام کند آنگاه او متصرف زمین خواهد بود و از دست همه متصرفان خواهد گفت و آنان را بیرون خواهد کرد، چنانکه رسول الله ﷺ نمود و مانع شد مگر آنقدر که در دست شیعیان است آنها را در دست آنان خواهد گذاشت ولی بدهی آنها را هم خواهد گرفت.^۸

مستفاد از این حدیث این است که زمین از آن حکومت حقه الهی است و کسی آن را با احیا و تصرف مالک نمی‌شود و چون حکومت حقه ولی اعظم (عج) تشکیل شد همه را در اختیار می‌گیرد جز از کسانی که این نظام الهی را قبول داشته باشند و زمین طبق مقررات به آنها واگذار می‌شود.

گرچه در این حدیث کلمه انفال نیامده است ولی به نظر می‌رسد حکم تمام موارد انفال همین است و زمین از باب مثال آمده است یا منظور از زمین، مشتقات آن است. اما اگر منابع طبیعی به حد وفور در دسترس مردم باشد و هیچگونه تراحم و تهاجمی در بین نباشد، هر کس می‌تواند هر اندازه که بخواهد به خود اختصاص دهد خواه به قصد رفع نیاز و مصرف باشد یا بقصد مبادله و انباشت ثروت، چنانکه از این حدیث استفاده می‌شود.

ی - محمد بن عبدالله از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند از حضرت رضا علیه السلام از مردی پرسیدم که ضیعه دارد با مرزهای مشخص و مساحتش به بیست میل می‌رسد یا کمتر و بیشتر، مردی می‌آید و می‌گوید از مراتع ضیعات بمن بده و اینقدر درهم به تو می‌دهم امام فرمود: اگر ضیعه مال خودش باشد اشکالی ندارد.^۹

از این حدیث فهمیده می‌شود با اینکه سائل به غیر قابل فروش بودن مرتع توجه داشته ولی امام فرموده اگر مال خود او باشد اشکالی ندارد؛ زیرا روی آن کار کرده و به بهره‌وری رسانده است و تراحم و تهاجمی هم در بین نیست؛ چون در آن دوره نیروی انسان محدود و زمین قابل کشت و بهره‌گیری به حد وفور در اختیار همگان بود و محلی برای تراحم وجود نداشت.

۸- وسائل ج ۱۷ احیاء موات باب ۳ حدیث ۲. عن ابی جعفر علیه السلام قال: وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین. انما واهل بیتی الذین اورثنا الارض ونحن المتقون والارض کلها لنا فمن احیی ارضاً من المسلمین فلیعمرها ولیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها فان ترکها واخلجها فاخذها رجل من المسلمین من بعده فعمرها واحیایها فهو احق بها من الذی ترکها فلیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها الا ما کان فی ایدی شیعتنا. فانه یقاطعهم علی ما فی ایدیهم ویترک الارض فی ایدیهم.

۹- وسائل الشیعه - ج ۱۷ - احیاء موات - باب ۹ حدیث ۱ ص ۳۳۶. قال: سألت الرضا علیه السلام عن الرجل تكون له الضیعة وتكون لها حدود تبلغ حدودها عشرين ميلاً أو أقل أو أكثر يأتيه الرجل. فيقول: اعطني من مراعي ضيعتك واعطيك كذا وكذا درهماً. فقال: اذا كانت الضيعة له فلا بأس.

دلیل پنجم، اقوال فقها:

محقق در شرایع می فرماید:

«زمین موات زمینی است که معطل افتاده و از آن به جهت نبودن آب یا به جهت رفتن زیر آب یا به جهات دیگر استفاده نمی شود؛ زمین موات ملک امام است و هیچکس آن را مالک نمی شود، گر چه آن را احیا کرده باشد مگر باذن امام که در این صورت احیا کننده مالک می شود و اگر امام اذن نداده باشد مالک نمی شود و حق هم پیدا نمی کند.

زمینهایی که در جنگ به دست آمده باشد ملک عموم هستند و هیچکس آنها را مالک نمی شود؛ بیع و رهن آنها جایز نیست و هر زمینی که در هنگام فتح موات باشد ملک امام است و زمینی که مالک معروف نداشته باشد ملک امام است و اگر کسی آن را احیا کند بدون اذن امام مالک نمی شود و اگر غایب باشد احیا کننده اولویت دارد آن را داشته باشد و اگر ترك کرد و آثار عمارت از بین رفت سپس دیگری عمارت کرد زمین را دومی مالک می شود و هر گاه امام ظهور کند می تواند از آن رفع ید کند.»^{۱۰}

و در معادن می فرماید:

«معادن ظاهری را مانند نمک، نفت، قیر، کسی با احیا مالک نمی شود با تحجیر هم اختصاص پیدا نمی کند.»^{۱۱}

آیا سلطان می تواند معدن ظاهری را اقطاع کند و به کسی واگذار کند یا نه؟ این مسأله مورد تردید است؛ پس اگر کسی خواست از معادن ظاهری استفاده کند به مقدار نیاز خود می تواند از آن بهره برداری کند نه بیشتر.

برخی از فقها همه معادن را جزء انفال می دانند و می گویند معادن ظاهری و باطنی در ملک امام است و اگر کسی خواست با احیا مالک آن شود باید از امام اجازه بگیرد؛ معادن باطنی، ظاهر نمی شود مگر به کار؛ مانند معادن طلا، نقره، مس و آن را اگر کسی احیا کند مالک نمی شود و امام می تواند آنرا به هر کسی که خواست واگذار و اگر کسی شروع کرد به استخراج معدن سپس آن را نا تمام گذاشت، دولت او را اجبار می کند که کار استخراج را به اتمام برساند و اگر اقدام نکرد آن را به دیگران واگذار می کند و اگر عذر داشت تا رفع عذر مهلت داده می شود.

مرحوم شهید در شرح لمعه می گوید:

«مشترکات در میان مردم چند نوع است و اصول آنها سه چیز است: ا - اب،

۱۰- شرائع الاسلام - محقق حلی - چاپ رحلی - کتاب احیاء موات - ص ۲۸۶ الطرف الاول.

۱۱- شرائع الاسلام - محقق حلی - چاپ رحلی - کتاب احیاء موات - ص ۲۸۸ الطرف الرابع.

۲- معدن، ۳- منافع. منافع مانند مساجد، مشاهد، مدارس، رباط، راهها...»^{۱۲}.

طبق نوشته جواهر الکلام، کلینی، مفید، دیلمی و قاضی، معادن باطنی حکم معادن ظاهری را دارند و همه انفال هستند و مالک همه امام است.^{۱۳}
مرحوم شهید صدر می گوید:

«معادن ظاهری معدنی است که برای استفاده از آنها جز عملیات استخراج کار دیگری ضرورت ندارد و شامل هر نوع معدنی است که ماهیت آن معلوم باشد؛ خواه در سطح باشد، خواه در عمق. معادن باطنی معدنی است که پس از استخراج باید مواد خام آن را تغییر شکل داد و مواد ناخالص را به خالص تبدیل کرد؛ مثل آهن و طلا؛ زیرا اینگونه مواد معدنی به همان صورتی که استخراج شده کمتر به کار می آید.»^{۱۴}
علامه حلی در کتاب تذکره در مقام توضیح می نویسد:

«منظور از ظاهری آن قسمت از مواد معدنی است که حقیقت و جوهرش معلوم بوده و کاری که باید در آن انجام شود فقط استخراج است نه تغییر شکل دادن آن؛ مثل نمک، گوگرد، سنگهای آسیاب و غیره. معادن باطنی آنهایی است که غیر از حفاری و استخراج برای به دست آوردن ماده مطلوب باید مواد حاصله را نیز تغییر شکل داد؛ مانند معادن طلا، نقره، آهن، مس و سرب.»^{۱۵}

این گفتار هر چند با ظاهر تعابیر فقها، در تعریف ظاهری و باطنی نمی سازد ولی مثالهایی که زده اند با این تفسیر خوب قابل انطباق است.

برای ظاهری، نمک، نفت، قیر، گوگرد، سرمه و سنگ معدنی مثال زده اند و برای باطنی طلا، نقره، مس، سرب و قلع را.

مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیه شرح لمعه کتاب احیای موات در این باره نسبتاً مفصل سخن گفته است که خلاصه مطلب او چنین است:

«کاری که در روی مواد معدنی انجام می شود تا قابل استفاده و مصرف شود، دو قسم است: ۱- استکشاف و استخراج ۲- پالایش و تصفیه؛ زیرا ماده که با استخراج به دست می آید گاهی اجزای خارجی ندارد نه به نحو ترکیب و نه به نحو تخلیط؛ مانند سنگهای مرمر یا سنگهای معدنی دیگر و نفت و گچ

۱۲- اللعة الدمشقیة - ج ۷ - کتاب احیاء الموات - مبحث مشترکات ص ۱۷۰.

۱۳- جواهر الکلام - ج ۳۸ - کتاب الاحیاء الموات - ص ۱۰۸.

۱۴- اقتصاد ما - شهید صدر - مبحث منابع طبیعی.

۱۵- تذکره الفقهاء - ج ۲ علامه حلی - چاپ سنگی رحلی ص ۴۰۳: المطلب الثانی - کتاب احیاء الموات.

وشن وغيره و گاهى اجزای خارجى دارد يا به شكل اختلاط مانند طلا كه با خاك وغيره مخلوط است يا به نحو تركيب مانند شيشه، آهن و اكثر فلزات» از نظر استخراج، معادن سه درجه هستند (درجه يك، دو و سه) حال كداميك از اينها ظاهرى هستند و كداميك باطنى و معيار باطنى؟ ظاهرى بودن در ميان فقها بشدت مورد اختلاف است و براى روشن شدن بحث از نظر فقهى بايد كتاب احياى موات، انفال و غنايم مفصلاً بحث شود تا جهات زير روشن شود:

۱- مشتركات

۲- انفال

۳- احياى در زمين و در معدن باچه چيز محقق مى شود؟

۴- تحجير و حيازت و احيا آيا موجب ملكيتند يا حق يا هيچكدام؟

۵- آيا اذن امام در احيا شرط است يا نه؟

۶- معيار ظاهرى و باطنى در معادن چيست؟

۷- مواتى كه جزء انفال است موات بلاد مسلمين است يا موات بلاد كفر هم (حتى

پيش از فتح) جزء انفال است؟

۸- معيار در موات كه جزء انفال است موات دوره نزول آيه انفال است يا نه؟ اگر نه

پس كدام موات؟

۹- احكام جنگلها

۱۰- احكام آبها.

دليل ششم:

از چيزهائى كه مدعاى ما را روشنتر و مدللتر مى سازد توجه به سخن زير است: مشتقات زمين مانند معادن از نظر فقهى حكمش حكم زمين است و احكام جداگانه اى ندارند.

بنابراين اگر به اين سخن معتقد باشيم هر كس مى تواند به هر اندازه كه بخواهد از زمينهاى مزروعى و غير مزروعى را احيا كند و مالك آن باشد و هيچكس حتى حكومت نمى تواند پيش از احيا يا بعد از احيا مانع او شود و زمين را از او بگيرد هر چند آن شخص نياز به آن زمين نداشته باشد و فقط براى انباشت ثروت اين كار را انجام داده باشد.

پس بايد بگويم كه هر كس مى تواند به هر اندازه كه بخواهد از معادن نفت و گاز و طلا و مس و اورانيوم كشور را استشكاف و استخراج نمايد و مالك آن شود خصوصاً اگر زمين دارى معدن ملك آن شخص باشد و هيچكس حتى حكومت نمى تواند مانع كار او گردد؛ پس بايد اشخاص مجاز باشند شركتهائى داخلى يا خارجى تشكيل دهند و مشغول استخراج نفت جنوب و شمال گردند به نام اينكه من اين معدن را احيا کرده ام و احيا كننده

معدن، مالک آن است و اگر چنین چیزی را در معدن قائل نباشیم چنانکه عملاً نیستیم و در قانون اساسی تصریح به آن شده است^{۱۶} در این صورت چرا نظیر این سخن را در زمینهای مزروعی بزرگ نگوییم و از آن استیحا ش کنیم؟ مگر اینکه به نحوی در میان اینها فرق قایل شویم.

بخش دوم: مالکیت صنعتی

در کشورهای صنعتی که روابط اقتصادی دارای پیچیدگی خاصی است، مشکلات به صورت دیگر خود نمایی می کنند. هم زمین و مشتقات آن به دلیل رشد فوق العاده صنایع به دلیل تمرکز جمعیتهای انبوه، بسیار مورد توجه است و هم مالکیت ابزار تولید، به دلیل مشکلاتی که از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در طول قرون اخیر به وجود آمده اند به عنوان یک مسأله مهم اقتصادی جلب توجه می کند.

با شروع انقلاب صنعتی در اروپا و شروع عصر اختراعات و ابداعات، چهره جوامع اروپایی بسرعت دگرگون شد و با بکارگیری ماشین در فرایند تولید، امکان گردآوری سرمایه های انبوه در بخش صنعت فراهم آمد؛ این شیوه نوین تولید به نوبه خود مشکلات اجتماعی خاصی را پدید آورد. طبقه سرمایه دار که مالکیت کارخانجات و کارگاههای بیشمار آن روز و به عبارتی ماشین و ابزار تولید را داشتند و طبقه کارگر که فقط از توانایی کار کردن برای امرار معاش برخوردار بودند از هم متمایز گشته و در روی هم قرار گرفتند. سرمایه داران سعی داشتند تا آنجا که می توانند کارگران را به کار گرفته و با بهره برداری از حاصل دسترنج آنها ثروت انبوه خویش را انبوه تر سازند. کارگران برای معاش مجبور بودند روزانه شانزده تا هجده ساعت با سخت ترین شرایط کار کنند و دستمزدی بسیار ناچیزی بگیرند.

متفکران جوامع مذکور در یافتن راه حلی برای مشکلات مزبور تلاش می کردند: نخست یک سری اقدامات اصلاحی از قبیل کاهش ساعات کار روزانه، طرح قوانین حداقل دستمزد، منع و تحدید ساعات کار اطفال، تشکیل تعاونیهای کارگری و غیره مطرح گشت. این پیشنهادهای اصلاحی از جانب گروهی از متفکران سوسیالیست مقدم بر مارکس، که بعدها وی آنها را سوسیالیستهای آرمانگرا یا تخیلی نامید مطرح گشتند. سیسموندی لوئی بلدن، سن سیمون، پرودون، فوریه و رابرت لون افرادی بودند که با

۱۶- اصل ۴۵ قانون اساسی: انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، ... مرأمی که حریم نیست، ... در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید.

اصل ۴۸ قانون اساسی: در بهره برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها و توزیع فعالیتهای اقتصادی میان استانها و مناطق مختلف کشور باید تبعیض درکار نباشد ...

مشاهده مشکل مورد نظر و فقر و استضعاف طبقه کارگر، جامعه سرمایه داری را محکوم کرده و مورد انتقاد قرار دادند. پیشنهادات آنها عمدتاً تأکید بر اصلاح بعضی از جنبه‌های جامعه سرمایه داری و بهبود وضع طبقه کارگر از طریق اقداماتی است که در متن ذکر شد. در مقابل این حرکتها، بعضی از متفکران و اقتصاد دانان که طرفدار نظام سرمایه داری بودند می‌گفتند طبقه کارگر خود مسئول بدبختی و فقر خویش است و نباید کوچکترین توجهی نسبت به آنان روا داشت.

اساساً اقتصاد دانان مکتب کلاسیک که در سرآغاز عصر سرمایه داری می‌زیستند و توجیه‌گر جامعه سرمایه داری و سخنگوی آن بودند، چنین دیدگاهی را چه به طور صریح و چه به طور ضمنی مطرح ساخته‌اند و در آثار اسمیت و ریکاردو نکات مزبور با زیرکی تحسین برانگیزی در بطن نظریاتی که ارائه می‌کنند نهفته است؛ هر چند که بعضاً از بهبود وضع طبقات کم در آمد جامعه سخن می‌رانند (بویژه اسمیت) لیکن تحلیل آنها از سود و سهم طبقات اجتماعی از درآمد ملی جامعه دقیقاً دال بر اتخاذ چنین نگرشهاست. از طرف دیگر اقتصاد دانانی نظیر فردریک باستیا، شارل دونوایه، گوستادمولیناری و نساویلیم سنیور که دست پروردگان مکتب کلاسیک هستند، بکرات در آثارشان با صراحت و گستاخی این مطلب را اعلام می‌دارند؛ مولیناری کارگران را ماشینهایی می‌داند که در مقابل استفاده از آنها بایستی هزینه نگه‌داریشان (یعنی دستمزد بخور و نمیر) را به آنها پرداخت نمود. سنیور به سال ۱۸۳۸ رساله در مخالفت با قانون کار انگلستان که مطابق آن ساعات کار در کارخانجاتی که کودکان در آنها به کار مشغول بودند به دوازده ساعت در روز تقلیل داده شده بود منتشر ساخته و بشدت با این قانون مقابله نمود، وی معتقد بود تشکیل دهندگان اتحادیه‌های کارگری باید بشدت مجازات شوند. جالبتر از اینها جمله‌ای است منسوب به شارل دونوایه که می‌گوید:

«سزاوار است در جامعه محل‌های پستی باشد که خانوارهای بی‌بهره از راه و رسم زندگی (طبقات فقیر و مستضعف) در آن ساقط شوند و نتوانند کمر راست کنند».

در چنین شرایطی بود که مارکس قد علم نمود و هر گونه طرح اصلاح در نظام سرمایه داری را مردود دانست؛ وی معتقد بود نظام سرمایه داری قابل اصلاح نیست و بایستی از بین برود.

سیستم سرمایه داری در طول حیات خویش بتدریج با مشکلات سخت و سخت‌تری روبرو گشته و بناچار سعی در تطبیق خویش با شرایط جدید نمود؛ بویژه با بروز بحران ۱۹۲۹ سرمایه داری دستخوش تغییرات جدی گردید.

در سالهای بعد از جنگ جهانی اول که کشورهای اروپایی به دلیل صدمات و لطمات زیاد درگیر بحراناها و مشکلات اقتصادی خاص خود بودند، اقتصاد ایالات متحده بویژه در

فاصله سالهای ۹-۱۹۲۲ شکوفایی فوق العاده‌ای یافت؛ این شکوفایی و رشد مداوم در حالی که تورم شدید در آلمان و بحران و بیکاری شدید انگلستان وضع ناگواری را برای این دو کشور به وجود آورده بود چنین می نمود که همواره وجود خواهد داشت و نظام سرمایه داری بحرانی را تجربه نخواهد کرد، لیکن در اکتبر ۱۹۲۹ بحران از بورس نیویورک آغاز شد.

قیمت سهام بشدت سقوط نمود و در فاصله زمانی بسیار کوتاه سر تا سر ایالات متحده و سپس جهان غرب از آنان متأثر شدند، بیکاری به میزان بی سابقه به ۲۵ درصد رسید و درآمد ملی ایالات متحده تا حدود سی درصد کاهش یافت.

بسیاری از اقتصاد دانان معتقدند بروز این بحران در اثر مصرف محدود و غیر مکنفی بوده است؛ کمبود تقاضای موثر در جامعه‌ای که بسرعت نتایج پیشرفتهای فنی و تکنیکی را در راه رسیدن به تولید انبوه بکار می گیرد می تواند مشکل آفرین باشد، تولید انبوه را باید مصرف انبوه جوابگو باشد. بروز این بحران راه را برای کینز هموار کرد او معتقد بود که دولت بایستی در اقتصاد نقش فعالی داشته باشد و با صرف هزینه‌های گزاف تقاضای کل را افزایش دهد؛ تنها راه جلوگیری از بیکاری و رسیدن به اشتغال کامل از نظر وی همین نکته است. با روی کار آمدن روزولت دولت ایالات متحده سیاست جدیدی را به کار گرفت و از نظریات کینز استفاده نمود. اگر چه بحران بزرگ جهان سرمایه داری در طی چهار سال یعنی ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ خنثی گردید لیکن آثار رکود و بیکاری در سر تا سر دهه ۱۹۳۰ در اقتصاد امریکا مشهود بود.

در نظام جدید سرمایه داری تلاش سرسختانه برای رفاه نسبی طبقه کارگر صورت گرفته است و بدین ترتیب با بالا رفتن سطح زندگی مزد بگیران امکان بروز مشکلات اجتماعی و طغیان طبقه کارگر (که اینک می پندارد شرایطی بهتر و مناسبتر حاکم شده است)، کاهش می یابد.

بدین ترتیب دیدگاهها و تفکرات گوناگون درباره سرمایه داری و مالکیت صنعتی بمرور جای خود را به دو جناح فراگیر فکری (ایدئولوژی حاکم بر دبلوک شرق و غرب) داد: سرمایه داری با به کار گیری اصول اصلاحی و تغییرات عمیق تلاش در جلوگیری از وقوع بحرانها و تداوم رشد و توسعه خویش کرد و اساساً با سیستمی که در طی قرون ۱۸ و ۱۹ در کشورهای غرب حاکم بود تفاوتهای جدی یافت. از طرف دیگر تفکر سوسیالیستی نیز که تکیه بر مالکیت دولتی در صنایع داشت در طی چند دهه اخیر امکان این را یافت که بر جوامع چندی تسلط یافته و اصول بنیادین خویش را بیازماید. نظام سرمایه داری جدید هر چند که با اتخاذ تدابیر مناسب توانسته است بر مشکلات عمده‌ای که سرمایه داری دوره قبل با آنها دست به گریبان بود (یعنی تشدید فقر و بدبختی اقشار مستضعف و زمینه سازی برای تشنجات اجتماعی و طغیان «ارتش بیکاران» و سپس وقوع

بحرانهای اقتصادی نظیر رکود عظیمی که در دهه سوم قرن اخیر گریبان کشورهای غرب را گرفت) فائق آید لیکن هنوز هم با مشکلات چندی روبروست که این مشکلات دقیقاً به ذات و اصول بنیادین سرمایه داری بر می گردد. تکنولوژی امکانات بهره مندی از مزایای تولید انبوه را فراهم می آورد ولی تولید انبوه به اشباع شدن بازارهای محلی انجامیده و برقراری روابط استعماری تجاری با جهان خارج ضروری تر و حیاتی تر می شود. آنچه را که در طی چندین دهه اخیر بر دو مسلک مذکور گذشته است می توان به شرح زیر خلاصه نمود:

سرمایه داری به شکل افراطی خویش که هیچگونه حقی برای طبقه کارگر را به رسمیت نمی شناخت و از مالکیت بی حد و حصر طبقه سرمایه دار بر ابزار تولید دفاع می کرد، در عمل با اشکالات عدیده ای روبرو گردید؛ دوقطبی شدن شدید جامعه و سخت تر شدن زندگی بر طبقات محروم و مستضعف جامعه و از طرف دیگر انباشت سریع سرمایه که امکان استفاده از شیوه های تولید سرمایه بر را فراهم ساخته و بیکاری را برای طبقه کارگر به ارمغان می آورد مشکل عمده ای برای نظام نو پای سرمایه داری بود؛ زیرا هر آن امکان طغیان این طبقه محروم وجود داشت لذا بناچار قدری از اصول افراطی خویش دست کشیده و به اصلاحاتی پرداختند و بدین ترتیب با فراهم آوردن رفاه نسبی برای طبقه کارگر امکان طغیان و بروز انقلاب کاهش یافت؛ لیکن نظام سرمایه داری آزاد قرن نوزدهم به دلیل نارساییها و عدم کارایی سیستم بازار که بسیار مورد توجه تئوریسینهای کلاسیک بود، مجدداً به اشکالات عمده ای برخورد نمود که نقطه بارز آن بحران معروف ۱۹۲۹ می باشد.

از طرف دیگر در اردوگاه سوسیالیسم نیز به کارگیری اصولی خشن که هیچگونه جایی برای مالکیت خصوصی نمی شناخت و تمام تلاش خویش را صرف از بین بردن و محو کامل مالکیت فردی و جایگزین کردن مالکیت دولتی به جای آن می نمود مشکلات عدیده ای بروز کرد و این حقیقت را بر رهبران بلوک سوسیالیسم قبولاند که بکارگیری این اصول خشن و انعطاف ناپذیر بدون تعدیل و تغییرات لازم امکان پذیر نیست.

سه سال اول حکومت بلشویکها در شوروی یعنی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ که دوره ملی کردنها و حرکتهای افراطی در راه رسیدن به سیستم اقتصادی اشتراکی کامل بود، معمولا دوره کمونیسم جنگی نامیده می شود. لنین و اطرافیان که قدرت را به دست گرفته بودند، به سرعت اقدام به پیاده ساختن آرمانها و هدفهای خویش در جامعه روسیه نمودند. لنین در فوریه ۱۹۱۸ از جنگ بی امان بر علیه کولاکها (دهقانان ثروتمند) سخن به میان می آورد؛ لیکن با گذشت سه سال از آغاز این دوره پر سروصدا عاقبت متوجه می گردد که این اقدامات افراطی ره به جایی نبرده و توفیقی به همراه نمی آورند؛ لذا در فوریه ۱۹۲۱ تغییر موضع داده و عملاً شکست این روش را اعلام می دارد؛ وی این اقدام نا موفق را بدینگونه

توجیه می‌کند که اساساً در میدان نبرد تا حمله ناموفق صورت نگیرد نقاط ضعف و قوت دشمن آشکار نشده و راه برای حمله موفقیت آمیز نهایی هموار نمی‌گردد. دوره کمونیسم جنگی در واقع یک حمله ناموفق بود که زمینه ساز حمله نهایی خواهد شد. برای مطالعه بیشتر به کتاب تاریخ اقتصاد شوروی نوشته الک نود - ترجمه پیروز الف مراجعه کنید. به بن بست رسیدن هر دو بلوک در بکارگیری اصول افراطی و تفریطی خویش زمینه را برای ظهور پدیده‌ای جدید آماده ساخت و آن «همگرایی» بود.

اردوگاه سرمایه داری با اتخاذ بعضی تدابیر اصلاحی که مورد تأکید سرمایه داری بود پرداخت یعنی بکارگیری سیاست پاداش و حتی سود (مطابق تئوری لیبرمن به سال ۱۹۵۲) و نیز صحنه گذاشتن بر مالکیت خصوصی در سطح کوچک تر، که هر دوی اینها نشان عدم کارایی سیاستهای افراط و تفریطی می‌باشد؛ لیکن علی‌رغم این تمهیدات نظر به اینکه هنوز اصل مسأله مالکیت حل نشده، مشکل در هر دو اردوگاه به قوت خویش باقی ماند. نظام سرمایه داری در حال خوف از شیوع بحرانی جدید است هر چند که با اتخاذ سیاستهای استعماری آثار بحران به ممالک تحت سلطه انتقال یافته است و می‌باید؛ نظام سوسیالیسم نیز بنوبه خود هنوز دچار عدم کارایی و نارسایی‌هاست که هر چند گاه یکبار در یکی از این ممالک ظهور می‌کند.

اینک باید بررسی کرد که نظر مکتب اسلام پیرامون مالکیت صنعتی چیست، آیا اصل آزادی مالکیت و تملک بی حد و حصر که شعار اساسی سرمایه داری است مورد قبول است؟ و یا اصل مالکیت دولتی که شعار اساسی سوسیالیسم است؟ و آیا اگر ایندو به صورت حالات افراطی و تفریطی مطرح بوده و اشکالات خاص خود را دارند در مورد شکل تعدیل شده هر دو نظام که مورد اشاره واقع شدند چه باید گفت؟ آیا به این تعدیلهای مسأله حل می‌گردد یا اساساً به جهت اینکه مسأله ماهیتاً با آنچه در دو بلوک مطرح نظر بوده متفاوت است، اینگونه تعدیل و تطبیقها ره بجایی نمی‌برند؟